



The Libertarian Approaches in Response to the Luck Argument

Jamal Kadkhodapour* | Asgar Dirbaz**

Received: 2020/04/08 | Accepted: 2020/08/05

Abstract

The argument that free will and indeterminism are incompatible is known as the Luck Argument. This argument has been put forward against the libertarians who deny determinism to prove free will. The basic idea of the argument is that in an undetermined world, free will cannot be imagined. There are various formulations for this argument. They all seek to explain why, if the choice is undetermined, it is by chance; but the focus of this article is on the explanatory formulation. The basic idea of this formulation is that in undetermined situations, there is no contrastive explanation and in this case, there is no free will. This argument is formulated as follows:

1. If a choice is undetermined, it means that it is possible to make a different choice by assuming the past before the choice is completely identical.
2. If it is possible to make different choices (different futures) with the same past, it is not possible to provide a contrastive explanation for the choice.
3. If there is no contrastive explanation for choice, then that choice is by chance.
4. If a choice happens by chance, it's not free.
5. Therefore, if a choice is undetermined, it is not free.

* PhD candidate, Comparative Philosophy, University of Qom, Qom, Iran. (Corresponding Author) | jamlgc90@gmail.com

** Associate Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, University of Qom, Iran. | a.dirbaz5597@gmail.com

□ Kadkhodapour, J. & Dirbaz, A. (2020). The Libertarian Approaches in Response to the Luck Argument. *Journal of Philosophical Theological Research*, 22(86), 5 -26. doi.10.22091/jptr.2020.5090.2253

□ Copyright © the authors



Libertarian responses to this argument can be divided into three main categories. The first group confesses that the argument is question-begging. The main contention is that since only in determined situations is it possible to have contrastive explanations, it is impossible to seek them for undetermined situations. However, this is not the case in this particular case, and the claim is another form of the combination of the first and second premises.

The second group of responses to the Luck Argument focusing on the third premise of the argument argues that although there is no contrastive explanation for undetermined choices, another type of explanation which is non-contrastive is possible. In this case, the choice is no longer by chance and it is free. But it seems that non-contrastive explanations are not sufficient for explaining undetermined choices.

The third answer claims that it is not that we do not have contrastive explanations for all undetermined situations, and that there is a contrastive explanation at least for some undetermined choices. In fact, this group argues that the combination of the first and second premise of the Luck Argument – that if a choice is undetermined, there is no contradictory explanation – is wrong. Among the different perspectives of this category, is the focus on describing and evaluating Clark's response. He proposes different scenarios to answer this argument. Their evaluation shows that in the first and second scenarios, there was a different definition of indeterminism and although at first glance, they were considered a response to the Luck Argument, the evil consequence of this presupposition and its incompatibility with free choices has been explained. Clark's third scenario is consistent with the definition of indeterminism that the Luck Argument had in the first premise, but Clark himself also acknowledges that we have no contrastive explanations for such situations. Taken together, with all of these scenarios, Clark's attempt to illustrate the contrast between undetermined choices seems to have failed.

In conclusion, Evaluation of the three responses presented in the explanatory formulation of the Luck Argument shows that they have failed to solve the problem and explaining free will in undetermined situations continues to be challenging.

Keywords

Libertarianism, free will, luck argument, determinism, contrastive explanation.



رویکردهای اختیارگرایان در پاسخ به استدلال شانسی

جمال کدخداپور* | عسگر دیرباز**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۲۵ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۵/۱۵

چکیده

اختیارگرایان، معتقدند تنها در یک جهان نامتعیّن است که می‌توان انسان را دارای اراده آزاد دانست، اما نامتعیّن بودن جهان منجر به شانسی و اتفاقی شدن امور آن و نفی اراده آزاد می‌شود. بنابراین، «استدلال شانسی» مهم‌ترین مشکل اختیارگرایان است. پاسخ‌های آنان در برابر صورت‌بندی تبیینی این استدلال را به سه دسته می‌توان تقسیم کرد. دسته اول، به مصادره به مطلوب بودن این استدلال قائلند و تبیین تقابلی را تنها برای انتخاب‌های متعیّن ممکن می‌دانند و طلب آن را از موقعیت‌های نامتعیّن، غیر منطقی و دوری می‌دانند. گروه دوم، باور دارند با این که برای انتخاب‌های نامتعیّن تبیین تقابلی نداریم، اما می‌توان آزادی‌گُش‌گر در انتخاب‌های نامتعیّن را با تبیین غیر تقابلی توضیح داد. دسته سوم، با ارائه مثال‌هایی در صدد ارائه تبیین تقابلی برای برخی از انتخاب‌های نامتعیّن برآمده‌اند؛ در این صورت، شانسی دانستن انتخاب‌های نامتعیّن و نفی اراده آزاد در چنین شرایطی رد می‌شود. در این مقاله بعد از مقدمه‌ای در باب چپستی اشکال شانسی، به انواع صورت‌بندی آن و پاسخ‌های اختیارگرایان به صورت تبیینی این استدلال پرداخته و در نهایت، به این نتیجه می‌رسیم که اختیارگرایان از عهده پاسخ به این اشکال بر نیامده‌اند و «اشکال شانسی» هنوز به صورت چالشی حل نشده پیش روی آنهاست.

علمی پژوهشی



کلیدواژه‌ها

اختیارگرایی، اراده آزاد، استدلال شانسی، تعین‌گرایی، تبیین تقابلی.

* دانش‌آموخته دکتری فلسفه تطبیقی دانشگاه قم، قم، ایران. (نویسنده مسئول) | jamlgc90@gmail.com
** دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه قم، قم، ایران. | a.dirbaz5597@gmail.com

کدخداپور، جمال؛ دیرباز، عسگر. (۱۳۹۹). رویکردهای اختیارگرایان در پاسخ به استدلال شانسی. فصلنامه پژوهش‌های فلسفی-کلامی. ۲۲ (۸۶)، ۲۶-۵.
doi: 10.22091/jptr.2020.5090.2253



مقدمه و طرح مسئله

واکاوای اراده انسانی و طرح مسئله اراده آزاد به لحاظ تاریخی از آنجایی پر رنگ شده است که به نظر عده‌ای، اعمال و انتخاب‌های انسان تحت تأثیر عوامل ناشناخته و خارج از کنترل آنها متعین شده است. در این صورت و در اثر این تأثیرات، آزادی اراده با چالش مواجه می‌شود، اما بسط ایده تعین‌گرایی در طول تاریخ اندیشه، به صورت‌های مختلفی انجام گرفته است. گاهی نگاه‌های تقدیرگرایانه و الهیاتی و این که اعمال و انتخاب‌های ما توسط خداوند یا دیگر عوامل مقدر و متعین می‌شوند، غالب بوده است. گاهی این نگاه پر رنگ بوده است که قوانین فیزیکی یا قوانین منطق یا وراثت یا محیط اجتماعی یا انگیزه‌های ناخودآگاه یا شرایط روانی و اجتماعی تصمیمات ما را متعین می‌سازند، اما فارغ از نگاه‌های تقدیرگرایانه، الهیاتی، منطقی، فیزیکی، روان‌شناختی یا اجتماعی، یک ریشه و یک ایده مرکزی را می‌توان در همه این صورت‌های گوناگون جست‌وجو کرد. در همه این صورت‌ها به نحوی، گذشته، آینده را متعین می‌کند. قرانت رابرت کین^۱ از این ایده به این صورت است:

یک رویداد (نظیر یک انتخاب یا یک عمل) متعین است هنگامی که شرایطی (مانند تقدیرات یا افعال تقدیری خداوند یا علت‌های پیشین و قوانین طبیعت) وجود دارند که وقوع آنها شرط کافی برای وقوع رخداد است. به بیان دیگر، اگر آن شرایط متعین‌کننده پیشین به وقوع بپیوندند، آنگاه آن رویداد متعین شده به وقوع خواهد پیوست (Kane, 2005, pp. 5-6).

لازم به ذکر است که با وجود شباهت پیش‌گفته میان اقسام مختلف ایده‌های تعین‌گرایانه، تفاوت‌های مهمی میان آنها وجود دارد. برای مثال، در تقدیرگرایی، گذشته، آینده را تعیین می‌کند، اما بین گذشته و آینده رابطه علی نیست، بلکه از گذشته، آینده رقم زده شده و هیچ‌گونه امکان‌تغییری در آن راه ندارد. به همین خاطر از نگاه‌های الهیاتی و فیزیکی تعین‌گرایی جدا می‌شود. لازم به ذکر است که بحث اختیاری مد نظر این مقاله، در حیطه رابطه تعین‌گرایی فیزیکی و اراده آزاد مطرح است.^۲

با در نظر گرفتن تعین‌گرایی فیزیکی، اگر گذشته انسان، آینده او را رقم بزند و این گذشته را برای انتخاب‌های انسان هم در نظر بگیریم، به این معناست که انتخاب‌های او را، نه خودش به صورت آزادانه، بلکه گذشته‌اش معین کرده است. اینجاست که تعین‌گرایی با اراده آزاد ناسازگار می‌شود و باید به فکر راهی برای پاسخ به این پرسش مهم بود. یکی از این راه‌ها کنکاش در ایده تعین‌گرایی و بررسی صحت و سقم آن است.

1. Robert Kane

۲. بدینوسیله از دو داور ناشناس فصلنامه پژوهش‌های فلسفی-کلامی که با تذکر این نکته و نکاتی دیگر، سبب ارتقای این مقاله شدند، صمیمانه تشکر می‌نمایم.

از نگاهی فیزیکی، تعیین‌گرایی با طرح نظریه کوانتم با چالش مواجه شده است. بنابر نظریه کوانتم، ما - حداقل در لایه فیزیکی - در یک جهان نامتعیّن زندگی می‌کنیم و ادعای تعین‌گرایی کاذب است، اما این سؤال مهم جای طرح دارد که چرا با وجود آن که تعین‌گرایی در فیزیک جدید با طرح نظریه کوانتم با چالش مواجه شده است، این نظریه همچنان در فلسفه مورد توجه است؟ سه دلیل اصلی وجود دارد که همچنان تعین‌گرایی در فلسفه به صورت جدی مورد بحث و توجه است.

دلیل اول آن است که با وجود آن که تعبیر رایج از نظریه کوانتم غیرتعین‌گرایانه است، اما فیزیک‌دانانی مانند دیوید بوهم هستند - هرچند در اقلیت - که تعبیرهای بدیل تعین‌گرایانه از این نظریه دارند. بنابراین، همچنان مسئله تعین‌گرایی در فیزیک یک مسئله حل نشده و باز است؛ گرچه نسبت به قبل امکان ارائه دیدگاه‌های غیرتعین‌گرایانه بیشتر شده است. دلیل دوم این است که مسائل ناتعین‌گرایی که در کوانتم طرح می‌شود، تنها برای مقیاس ریز ذرات (مثل الکترون و پروتون) مهم است و در سیستم‌های فیزیکی بزرگ مانند مغز انسان یا بدن او حائز اهمیت نیستند. دلیل سوم برای این که چرا پیشرفت‌های ناتعین‌گرایانه در فیزیک جدید نتوانسته است دغدغه‌های مربوط به مسئله اراده آزاد و تعین‌گرایی را حل کند این است که با وجود آن که پیشرفت‌های فیزیکی جدید در جهت تضعیف تعین‌گرایی بود، علوم دیگر مانند زیست‌شناسی، بیوشیمی، عصب‌شناسی، روان‌شناسی و علوم اجتماعی رفتاری در جهت تقویت تعین‌گرایی پیش رفته است. بنا بر این دلایل، تعین‌گرایی در فیزیک جدید با چالش مواجه شده است، اما همچنان تعین‌گرایی به عنوان یک نظریه مهم مطرح است و طبیعتاً مسئله نسبت بین اراده آزاد و تعین‌گرایی هم زنده است (Kane, 2005, pp. 8-10).

اما با فرض صحت تعین‌گرایی، نسبت آن با اراده آزاد چگونه خواهد بود؟ در تعیین این نسبت، در یک دو راهی قرار می‌گیریم. یا باید قائل شویم که اراده آزاد با تعین‌گرایی قابل جمع است. در این صورت اصطلاحاً به «سازگارگرایی»^۱ باور داریم و با این چالش مواجه هستیم که چگونه این دو قابل جمع هستند و چگونه وقتی اراده ما متعیّن شده توسط حوادث پیش از خود است، می‌تواند آزاد باشد؟ راه دیگر این است که بپذیریم اراده آزاد و تعین‌گرایی قابل جمع نیستند (ناسازگارگرایی).^۲ با این فرض اگر قائل شویم تعین‌گرایی صادق است که «تعین‌گرایان سخت»^۳ چنین باوری دارند، در واقع، اراده آزاد را نفی کرده‌ایم که خلاف شهود است و اگر برای حفظ اراده آزاد، تعین‌گرایی را نقض کنیم که «اختیارگرایان»^۴ چنین رویکردی دارند، دوباره با این چالش مواجه می‌شویم که در یک جهان نامتعیّن چگونه می‌توان اراده آزاد

1. compatibilism
2. incompatibilism
3. hard determinism
4. libertarianism

را جای داد و آن را تبیین کرد.

استدلالی که مدعی است اراده آزاد و تعیین‌گرایی ناسازگار هستند، به «استدلال پیامد»^۱ مشهور است. این استدلال برای نخستین بار توسط ون اینوگن (Van Inwagen, 1983) به کار رفت. او با تمرکز بر تعیین‌گرایی فیزیکی، مدعی شد اگر تعیین‌گرایی به این معنا صادق باشد، آنگاه اعمال ما پیامد قوانین طبیعت و رخدادهای گذشته دور هستند. افزون بر این واقعیت، یک واقعیت شهودی وجود دارد که ما قادر به تغییر قوانین طبیعت و رخدادهای گذشته دور نیستیم. او از مجموع این دو گزاره نتیجه گرفت ما قادر نیستیم غیر از آنچه انجام می‌دهیم انجام دهیم و بنابراین، ما هرگز به صورت آزادانه عمل نمی‌کنیم (Carroll & Markosian, 2010, pp. 59-60).

به بیان دیگر، «استدلال پیامد» مدعی است، در یک جهان تعیین‌گرایانه، چون گذشته آینده را کاملاً متعیّن می‌کند، اراده انسانی هم تحت تأثیر حوادث گذشته است و عملاً اراده آزاد وجود ندارد. از سوی دیگر، استدلالی که قائل است اراده آزاد و ناتعیّن‌گرایی ناسازگار هستند به استدلال شانس^۲ معروف است که تمرکز این مقاله بر روی آنست. این استدلال در مقابل اختیارگرایان مطرح شده است که برای اثبات اختیار و اراده آزاد، قائل به ناتعیّن‌گرایی هستند. ایده اصلی استدلال این است که در یک جهان نامتعیّن نیز نمی‌توان از اراده آزاد سخن گفت. در چنین جهانی نسبتی معنادار و علی میان گذشته و آینده برقرار نیست و با فرض دو جهان کاملاً مشابه تا لحظه انتخاب، می‌توانیم دو انتخاب کاملاً متفاوت را رقم بزنیم. چنین شرایطی - به لحاظ شهودی - بیشتر با نوعی شانسی بودن انتخاب نزدیک است تا اراده آزاد؛ زیرا شهود ما از اراده آزاد، گرچه آن را ناشی از انتخاب کُنش‌گر می‌داند که توسط گذشته او متعیّن نشده است و فارغ از آن است، هیچ‌گاه آن را شانسی و تصادفی نمی‌داند.

حال، اتفاق مهم آنجا رخ می‌دهد که ما استدلال‌های پیامد و شانس را به صورت همزمان در نظر بگیریم. اگر طبق این دو، اراده آزاد هم با تعیین‌گرایی ناسازگار باشد و هم با ناتعیّن‌گرایی، پس دیگر نمی‌توان به اراده آزاد قائل بود. در واقع، اراده آزاد - طبق این دو استدلال - با دو مفهوم متناقض ناسازگار است و طبیعتاً خود مفهوم ناسازگار است. توضیح آن که اگر اراده آزاد با تعیین‌گرایی ناسازگار باشد، با فرض اراده آزاد، ناتعیّن‌گرایی را نتیجه می‌گیریم. به همین ترتیب، اگر اراده آزاد با ناتعیّن‌گرایی ناسازگار باشد، با فرض اراده آزاد، تعیین‌گرایی نتیجه می‌شود. حال، اگر اراده آزاد با هر دو اینها ناسازگار باشد، با فرض اراده آزاد به یک تناقض می‌رسیم و نتیجه نهایی بر اساس برهان خُلف، این خواهد بود که اراده آزاد خود یک مفهوم ناسازگار است.

اگر فیلسوفی مانند ون اینوگن مدعی است که اراده آزاد همچنان به صورت یک راز باقی مانده است،

1. consequence argument
2. luck argument

برآمده از ناسازگار دانستن همزمان اراده آزاد با تعیین‌گرایی و ناتعی‌گرایی است (Van Inwagen, 2000). در این میان یا باید این نتیجه غیر شهودی که اراده آزاد یک مفهوم ناسازگار است را پذیرفت یا دست‌کم یکی از استدلال‌های پیامد یا شانس را نپذیرفت. اینجاست که اهمیت پاسخ اختیارگرایان به استدلال شانس مشخص می‌شود. این گروه از آنجا که ناسازگارگرا هستند و استدلال پیامد را رد می‌کنند، در صورت عدم ارائه پاسخی مشخص به استدلال شانس، با این چالش جدی مواجه می‌شوند که اراده آزاد را یک مفهوم ناسازگار بدانند که امریست خلاف شهود. بنابراین، ضربه اصلی استدلال شانس به اختیارگرایان است و بررسی پاسخ آنها به این پرسش، حائز اهمیت است که محور اصلی این مقاله هم هست.

برای «استدلال شانس» صورت‌بندی‌های مختلفی ارائه شده است. همه آنها در صدد تبیین این مسئله هستند که چرا اگر فعلی نامتعیین باشد، از روی شانس اتفاق افتاده است. ایده اصلی صورت‌بندی‌های مختلف این است که با حد وسط‌های گوناگونی نظیر علیت، تبیین‌گر این مسئله هستند که چرا اگر فعلی نامتعیین باشد، از روی شانس اتفاق افتاده است. پیش از ارائه صورت‌بندی‌های مختلف، یک صورت‌بندی کلی از استدلال شانس به ما کمک می‌کند صورت‌بندی‌های مختلف و تفاوت آنها را بهتر متوجه شویم. این صورت‌بندی کلی را این گونه می‌توان ارائه کرد:

۱. اگر یک انتخاب نامتعیین باشد، از روی شانس اتفاق افتاده است.
۲. اگر یک انتخاب از روی شانس اتفاق بیفتد، آزادانه نیست.
۳. بنابراین، اگر یک انتخاب نامتعیین باشد، آزادانه نیست.

در مورد این که مقدمه اول این استدلال چگونه توجیه می‌شود و چگونه عدم تعیین به شانس ربط پیدا می‌کند و در واقع، حد وسط این ارتباط چیست، ایده‌های مختلفی وجود دارد که آنها را به چهار دسته می‌توان تقسیم کرد و همین چهار دسته مبنای شکل‌گیری چهار دسته صورت‌بندی استدلال شانس است. صورت‌بندی مبتنی بر فقدان علیت،^۱ صورت‌بندی با حد وسط تضمین،^۲ صورت‌بندی بازگشت^۳ و صورت‌بندی تبیینی^۴ چهار دسته صورت‌بندی استدلال شانس هستند که در ادامه و به اختصار تشریح می‌شوند.^۵

1. the no causation formulation
2. the ensurance formulation
3. the rollback formulations
4. explanatory formulation

۵. لازم به ذکر است که چارچوب کلی این صورت‌بندی‌ها و نام‌گذاری آنها بر اساس فصل پنجم کتاب اختیارگرایی حداقلی: اراده آزاد و تعهد تقلیل‌گرایی (Franklin, 2018) انجام گرفته است؛ اگر چه در بعضی صورت‌بندی‌ها و به ویژه، صورت‌بندی تبیینی که تمرکز این مقاله بر آن است، اصلاحات اساسی انجام شده است. این اصلاحات اولاً، از این جهت است که صورت‌بندی متفاوت و تفصیلی‌تری از آن کتاب ارائه شده است و ثانیاً، با نمادهای منطق جدید هم این صورت‌بندی بیان شده است که

اولین صورت‌بندی استدلال شانس با حدّ وسط علیّت میان عدم تعین و شانس ارتباط برقرار می‌کند. بر اساس این صورت‌بندی، اگر یک انتخاب نامتعین باشد به این معناست که بدون علت محقق شده است. این تقریر از استدلال بر این پایه استوار است که از آنجا که رابطه میان علت و معلول یک رابطه ضروری است، هر گاه رابطه میان گذشته و آینده ضروری نباشد، عملاً به معنای فقدان علیّت است.

صورت‌بندی دومی که از استدلال شانس مطرح شده است با حدّ وسط تضمین است. ایده اصلی این صورت‌بندی این است که اگر یک گنش‌گر انتخاب نامتعین A را در زمان t انجام می‌دهد، نمی‌تواند تضمین کند که او عمل A را به جای B در زمان t انجام می‌دهد، یعنی ممکن است که B را انتخاب کند. در واقع، بر اساس این صورت‌بندی، عدم تعین، گنش‌گران را از داشتن قدرتی که یک خروجی خاص را تضمین می‌کند، باز می‌دارد. با وجود آن که گنش‌گران بیشترین تلاش خود را می‌کنند، اما نمی‌توانند تضمین کنند که چه نتیجه‌ای حاصل خواهد شد.

ایده اصلی صورت‌بندی بازگشت از استدلال شانس این است که اگر عدم تعین به این معنا باشد که احتمال انتخاب هر یک از گزینه‌های پیش رو با یکدیگر برابر است، آن انتخاب از روی شانس اتفاق خواهد افتاد. ضمناً انتساب یک انتخاب شانسی به یک گنش‌گر خاص ممکن نیست و در این صورت، قطعاً آن انتخاب آزادانه نیست. این صورت‌بندی با وجود تفاوت نام، به صورت‌بندی تبیینی استدلال شانس شبیه است، اما محل بحث ما در این مقاله نخواهد بود.

صورت‌بندی تبیینی استدلال شانس بر اساس این پرسش شکل می‌گیرد که آیا می‌توان تبیینی برای انتخاب‌های نامتعین ارائه کرد یا خیر. در این مقاله به طور خاص بر روی این صورت‌بندی‌های معروف و پر ارجاع متمرکز می‌شویم. علت تمرکز بر این صورت‌بندی خاص، امکان بحث عمیق پیرامون آن و پرهیز از کلی‌گویی است. ضمناً لازم به ذکر است که بعضی منابع از این استدلال با نام «اشکال شانس»^۱ نام برده‌اند که ما نیز در برخی موارد از همین تعبیر جایگزین استفاده خواهیم کرد.

در مورد پاسخ‌های مختلف اختیارگرایان به این اشکال، فیلسوفانی مانند اوکانر^۲ (۲۰۰۲)، کلارک^۳ (۱۹۹۶، ۲۰۰۳)، هیچکاک^۴ (۱۹۹۹)، فرانکلین^۵ (۲۰۱۸)، کین^۶ (۱۹۹۹) در صدد ارائه پاسخ به استدلال شانس برآمده‌اند. تشریح این پاسخ‌ها وابسته به تشریح مفهوم «تبیین تقابلی»^۷ است. تبیین تقابلی به این معناست که در شرایطی که گنش‌گر در مواجهه با دو انتخاب A و B یکی از آنها (برای مثال، A) را

امکان فهم و بحث پیرامون آن را افزایش می‌دهد.

1. Luck Objection
2. O'connor
3. Clarke
4. Hitchcock
5. Franklin
6. Kane
7. contrastive explanation

برگزیده، بتوان تبیین کرد که چرا او A را انتخاب کرد، ولی B را انتخاب نکرده است. پاسخ‌های اختیارگرایان به استدلال شانس، به سه دسته اصلی قابل تقسیم هستند. به طور خلاصه، دسته اول، این استدلال را مصادره به مطلوب می‌دانند. آنها تبیین تقابلی را تنها برای انتخاب‌های متعین ممکن می‌دانند و طلب آن را از موقعیت‌های نامتعین غیر منطقی می‌دانند. دسته دوم باور دارند که با وجود این که برای انتخاب‌های نامتعین تبیین تقابلی نداریم، می‌توان آزادی‌گشگر در انتخاب‌های نامتعین را با تبیین غیر تقابلی توضیح داد. دسته سوم در صدد ارائه تبیین تقابلی برای برخی از انتخاب‌های نامتعین هستند. در این صورت، شانس دانستن انتخاب‌های نامتعین و نفی اراده آزاد در چنین شرایطی رد می‌شود. نوآوری‌های این مقاله آنست که نحوه جدیدی از صورت‌بندی تبیینی استدلال شانس در آن ارائه شده است که سابقه‌ای در ادبیات این موضوع برای آن یافته نشده است. برای مثال، در مقایسه با صورت‌بندی فرانکلین (Franklin, 2018, p. 142-143)، تعریف عدم تعین به مقدمات استدلال اضافه شده است که در ارزیابی پاسخ‌های اختیارگرایان به صورت‌بندی تبیینی استدلال شانس تأثیر قابل توجهی دارد. بنابراین، با توجه به شیوه جدید صورت‌بندی، نوع ارزیابی‌های انجام شده هم جدید هستند. به لحاظ ساختاری، این مقاله بعد از شرح صورت‌بندی تبیینی استدلال شانس و بررسی پاسخ‌های اختیارگرایان به این استدلال، به این نتیجه می‌رسد که هیچ کدام از پاسخ‌های اختیارگرایان از عهده حل این اشکال برنیامده‌اند و به این ترتیب، استدلال شانس به صورت یک مسئله حل نشده پیش روی اختیارگرایان باقی می‌ماند. بنابراین، در مقابل هر کسی که اراده آزاد و تعین‌گرایی را ناسازگار می‌داند و در این دوگانه می‌خواهد از اراده آزاد دفاع کند، این استدلال به صورت یک اشکال و چالش تاکنون حل نشده، مطرح است.

صورت‌بندی تبیینی استدلال شانس

همان‌طور که در مقدمه اشاره شد، در میان صورت‌بندی‌های مختلف ارائه شده از استدلال شانس، تمرکز این مقاله بر صورت‌بندی تبیینی است. این صورت‌بندی بر اساس این پرسش شکل می‌گیرد که آیا می‌توان تبیینی برای انتخاب‌های نامتعین ارائه کرد یا خیر، اما برای این که مشخص شود در اینجا منظور از «تبیین» چیست، لازم است میان دو گونه «تبیین» تمایز قائل شویم. یک گونه تبیین، مبتنی بر «دلایل»^۱ است. در این نوع، بر اساس دلایلی که شخص بر اساس آنها یکی از گزینه‌ها را انتخاب کرده است، تبیین صورت می‌گیرد.

نوع دیگر تبیین، «تبیین تقابلی»^۲ است. این نوع از تبیین به دنبال پاسخ به این سؤال است که چگونه

1. reasons-explanation
2. contrastive explanation

می‌توان توضیح داد که چرا شخص در انتخاب میان دو گزینه یکی از آنها و نه دیگری را انتخاب کرده است. برای مثال، در موقعیتی که گُنش‌گر میان رأی دادن به دو کاندیدای ریاست جمهوری، یکی را انتخاب می‌کند، بتوان توضیح داد که چرا او آن کاندیدای خاص را برای رأی دادن انتخاب کرده است و کاندیدای رقیبش را انتخاب نکرده است.

در نسبت میان تبیین تقابلی و تبیین مبتنی بر دلایل، می‌توان گفت که تبیین تقابلی با وجود این که مبتنی بر دلایل است، اما این دلایل نه تنها باید توضیح‌دهنده انتخاب گُنش‌گر باشند، بلکه باید تبیین‌کننده این موضوع باشند که چرا آن دلایل منجر به انتخاب گزینه بدیل نشده است. به عبارت دیگر، دایره شمول تبیین تقابلی محدودتر از تبیین مبتنی بر دلایل و نسبت آنها خاص و عام مطلق است. بر همین اساس، ایده اصلی صورت‌بندی تبیینی این است که در موقعیت‌های نامتعین، تبیین تقابلی وجود ندارد و در این صورت، اراده آزاد وجود ندارد. صورت‌بندی این استدلال، این‌گونه است:

۱. اگر یک انتخاب نامتعین باشد، بدین معناست که با فرض گذشته پیش از انتخاب کاملاً یکسان، امکان بروز انتخاب متفاوت وجود دارد. (CEF1)

۲. اگر با گذشته یکسان، بروز انتخاب متفاوت (آینده متفاوت) ممکن باشد، امکان ارائه تبیین تقابلی برای انتخاب وجود ندارد. (CEF2)

۳. اگر تبیین تقابلی برای انتخاب وجود نداشته باشد، آنگاه آن انتخاب از روی شانس اتفاق افتاده است. (CEF3)

۴. اگر یک انتخاب از روی شانس اتفاق بیفتد، آزادانه نیست. (CEF4)

۵. بنابراین، اگر یک انتخاب نامتعین باشد، آزادانه نیست. (CEF5)

اگر بخواهیم صورت‌بندی تبیینی استدلال شانس را با کمک نمادهای منطق جدید انجام دهیم، به صورت زیر خواهد شد:

۱. (آینده متفاوت ۸ گذشته یکسان) → عدم تعین

۲. تبیین تقابلی → (آینده متفاوت ۸ گذشته یکسان)

۳. تبیین تقابلی → شانس

۴. اراده آزاد → شانس

•• اراده آزاد → عدم تعین

۱. CEF که مخفف صورت‌بندی تبیینی تقابلی (contrastive explanation formulation) است به عنوان نمادی برای نام‌گذاری مقدمات این استدلال به کار رفته است.

در میان صورت‌بندی‌های مختلف انجام شده از استدلال شده، کامل‌ترین صورت‌بندی متعلق به فرانکلین (Franklin, 2018, pp. 141-153) است که مبنای صورت‌بندی انجام شده در این مقاله هم بوده است، اما - همان‌طور که قبلاً اشاره شد - اولاً، صورت‌بندی تبیینی شده انجام شده در این مقاله تفصیلی‌تر است؛ به این معنا که تعریف عدم تعین به عنوان یکی از مقدمات اضافه شده است. این مقدمه، برای ارزیابی پاسخ‌های اختیارگرایان به این اشکال که در بخش بعد ارائه می‌شود، تأثیر قابل توجهی دارد. ثانیاً، صورت‌بندی این استدلال با نمادهای منطقی جدید هم انجام شده است که وضوح استدلال را افزایش داده است.

برای شرح مقدمه اول استدلال، فرض کنید که شخص P در جهان واقعی انتخاب A را در زمان t انجام می‌دهد. در همین حال در یک جهان ممکن دیگر که کاملاً با جهان واقعی تا لحظه t مشابه است، شخص P* انتخاب B را انجام می‌دهد. عدم تعین به این چنین شرایطی می‌گویند که با وجود آن که تا لحظه تصمیم‌گیری و انتخاب، شرایط برای هر دو نفر کاملاً یکسان بوده است، ولی دو انتخاب متفاوت داشته‌اند. این شرایط در مقدمه اول با عبارت «گذشته یکسان و آینده متفاوت» آمده است، یعنی عدم تعین در شرایطی است که تا لحظه تصمیم‌گیری و انتخاب، شرایط یکسانی وجود داشته باشد (گذشته یکسان)، اما دو انتخاب متفاوت (آینده متفاوت) رخ دهد، یعنی برای انتخاب‌های متفاوت نتوان هیچ عاملی را در گذشته پیدا کرد که بر اساس آن تفاوت انتخاب را توضیح داد. بر همین اساس است که می‌توان مقدمه دوم را توضیح داد.

نکته اصلی برای توضیح مقدمه دوم این است که ما برای تبیین تقابلی، به مواردی مانند دلایل، انگیزه‌ها یا شخصیت‌کنش‌گر متوسل می‌شویم که بر اساس آنها بتوانیم تبیین کنیم چرا کُنش‌گر A را انتخاب کرده، ولی B را انتخاب نکرده است، اما در شرایط «گذشته یکسان، آینده متفاوت» با توجه به یکسان بودن کامل گذشته‌ها، هیچ عاملی در گذشته وجود ندارد که بتوان بر اساس آن چنین تبیینی ارائه کرد. بنابراین، اگر در عین این که گذشته یکسان است، آینده متفاوت باشد، امکان ارائه تبیین تقابلی وجود ندارد و مقدمه دوم تأیید می‌شود. در چنین شرایطی که تبیین تقابلی وجود ندارد، تنها می‌توان این تفاوت در انتخاب را به «شانس» نسبت داد:

اگر هیچ چیزی مرتبط با قدرت‌ها، ظرفیت‌ها، وضعیت‌های ذهنی، شخصیت اخلاقی کُنش‌گر و موارد مشابه وجود ندارد که بتواند چنین تمایزی در خروجی را توضیح دهد؛ زیرا آنها تا لحظه انتخاب در دو جهان ممکن یکسان هستند، بنابراین، تمایز آنها تنها به شانس برمی‌گردد (Kane, 1999, p. 228).

بنابراین، مقدمه سوم استدلال هم تأیید می‌شود. مقدمه چهارم استدلال هم که مورد اتفاق است و نیاز به بحث خاصی ندارد. با فرض همه مقدمات، نتیجه این استدلال هم که مدعی است انتخاب‌های نامتعین

آزادانه نیست، تأیید می‌شود.

از آنجا که تمرکز ما در بخش بعد بر پاسخ اختیارگرایان به صورت‌بندی تبیینی از اشکال شانس است، از اینجا به بعد هر جا که به «استدلال شانس» اشاره می‌کنیم، منظور همین صورت‌بندی خاص است.

پاسخ‌های اختیارگرایان به صورت‌بندی تبیینی استدلال شانس

اختیارگرایان در واکنش به استدلال شانس، پاسخ‌های متنوعی مطرح کرده‌اند. برخی اعتبار آن استدلال را زیر سؤال می‌برند و برخی دیگر به یکی از مقدمات آن اشکال وارد می‌کنند. در مجموع، آنها را به سه دسته می‌توان تقسیم کرد. دسته اول، معتقدند که در این صورت‌بندی مغالطه‌ای از نوع مصادره به مطلوب اتفاق افتاده است و بنابراین، این استدلال معتبر نیست. دسته دوم، باور دارند که چنین نیست که هر گاه ما برای انتخاب تبیین تقابلی نداشته باشیم آن انتخاب از روی شانس اتفاق بیفتد، بلکه ممکن است برای انتخاب‌های نامتعیّن گونه‌ای دیگر از تبیین که غیر تقابلی است، داشته باشیم. دسته سوم باور دارند که برای بعضی از انتخاب‌های نامتعیّن تبیین تقابلی وجود دارد و در صدد ارائه الگوهایی برای اثبات این مسئله هستند. در ادامه این بخش هر یک از این پاسخ‌های سه‌گانه را تشریح و ارزیابی می‌کنیم.

مصادره به مطلوب بودن استدلال شانس

پاسخ اول به استدلال شانس، مدعی است که این استدلال یک مغالطه از نوع مصادره به مطلوب است. ادعای اصلی این است که چون تنها در موقعیت‌های متعیّن، تبیین تقابلی ممکن است، طلب آن برای موقعیت‌های نامتعیّن، غیر ممکن است و طبعاً استدلالی نظیر استدلال شانس که در جست‌وجوی تبیین تقابلی برای انتخاب‌های نامتعیّن است، مصادره به مطلوب است. همان‌طور که کمپل نیز بیان کرده، دیدگاه کین به این موضع نزدیک است:

به نظر می‌رسد راهبرد کین اصرار بر این موضع است که هیچ تبیین تقابلی برای یک انتخاب نامتعیّن ممکن نیست و چنین درخواستی اساساً با این فرض است که همه رویدادها متعیّن هستند، که این مصادره به مطلوب است؛ زیرا همان چیزی است که اختیارگرایان آن را نفی می‌کنند (Campbell, 2018, p. 4).

در واقع، از آنجا که اختیارگرایان، تعین‌گرایی را نفی می‌کنند، طلب تبیین تقابلی از آنها غیر معقول است. به بیان دیگر، هنگامی که ما این پرسش را مطرح می‌کنیم که چرا گنش‌گز گزینۀ A را بجای B برگزید، در واقع، ما در گذشته این انتخاب به دنبال چیزی هستیم که بتواند این نحوه انتخاب کردن و چرایی آن را

برای ما توضیح دهد. حال، اگر عدم تعین به این معنا باشد که ما با گذشته دقیقاً یکسان، دو تصمیم کاملاً متفاوت داریم، یعنی با گذشته کاملاً یکسان یک بار گنش گر A را انتخاب می‌کند و بار دیگر B را، نتیجه می‌گیریم که در موقعیت‌های نامتعین، امکان پاسخ‌گویی به چنین سؤالاتی که در واقع، طلب تبیین تمایز بخش است، غیر ممکن است.

اما آیا می‌توان با نگاهی به صورت‌بندی تبیینی استدلال شانس که پیش از این ارائه شد، این پاسخ را معتبر دانست؟ پاسخ منفی است. گزاره محوری این پاسخ را به این گونه می‌توان خلاصه کرد: «تبیین تقابلی تنها در موقعیت‌های تعین‌گرایانه، قابل ارائه است». اگر بخواهیم این گزاره را عکس نقیض کنیم، به این صورت خواهد شد: «در موقعیت‌های نامتعین، تبیین تقابلی ممکن نیست». کاملاً مشخص است که این گزاره نتیجه منطقی مقدمه اول و دوم استدلال (CEF1 و CEF2) است. بنابراین، این ادعا که این استدلال مصادره به مطلوب است، نادرست است.

به بیان دیگر، مصادره به مطلوب در شرایطی رخ می‌دهد که حکم استدلال، از پیش در فرض‌های استدلال درست در نظر گرفته شده باشد، اما در این مورد خاص این اتفاق رخ نداده است و ادعای مطرح شده صورتی دیگر از نتیجه مقدمه اول و دوم استدلال است. در نتیجه، نمی‌توان این پاسخ به استدلال شانس را معتبر دانست و باید به دنبال پاسخ‌های دیگری بود که در جواب به این اشکال مطرح شده‌اند.

انتخاب‌های نامتعین و تبیین غیر تقابلی

دسته دوم پاسخ‌ها به استدلال شانس بر مقدمه سوم این استدلال (CEF3) متمرکز می‌شوند. مقدمه سوم در بردارنده این نکته است که اگر تبیین تقابلی برای انتخاب وجود نداشته باشد، آنگاه آن انتخاب از روی شانس اتفاق افتاده است، اما این عده معتقدند که گرچه تبیین تقابلی برای یک انتخاب نامتعین وجود ندارد، نوع دیگری از تبیین که غیر تقابلی است، قابل ارائه است. در این شرایط دیگر آن انتخاب از روی شانس نیست و آزادانه است. به عبارت دیگر، اگر ما نحوه‌ای از تبیین برای یک انتخاب داشته باشیم و هر چند تقابلی نباشد، تضمین شانسی نبودن آن انتخاب است.

از میان اختیاریان مشهور، اوکانر (۲۰۰۲) از چنین رویکردی دفاع می‌کند. او شرایطی را تصویر می‌کند که شخصی به بیماری فلج عضلانی^۱ دچار شده است. این در حالی است که این بیماری تنها در اثر عارضه سیفلیس^۲ ایجاد می‌شود. البته، تنها در ۲۸ درصد موارد سیفلیس منجر به فلج عضلانی می‌شود و آن هم در شرایطی است که توسط پنسیلین مورد مداوا قرار نگیرد. در مثال مورد بحث هم

1. paresis
2. syphilis

شخص توسط پنسیلین مورد مداوا قرار نگرفته است. حال، آیا در این شرایط تبیین تقابلی وجود دارد؟ آیا می‌توان تبیین کرد که چرا شخص به فلج عضلانی دچار شده است و غیر از آن اتفاق نیفتاده است؟ اوکانر، تصریح می‌کند که امکان ارائه تبیین تقابلی برای چنین موقعیت نامتعینی وجود ندارد:

... ما نمی‌توانیم تبیین کنیم که چرا فلج عضلانی اتفاق افتاد و غیر از آن اتفاق نیفتاده است، با این فرض که چنین اتفاقی به لحاظ علی ممکن بوده است و احتمال داشت که دقیقاً در همان شرایط چنین اتفاقی رخ ندهد (O'Connor, 2002, p. 92).

در واقع، چون احتمال وقوع فلج عضلانی برای مبتلایان به سیفلیس که توسط پنسیلین درمان نشده‌اند، ۲۸ درصد است، کاملاً محتمل بود که شخص به فلج عضلانی مبتلا نشود؛ زیرا دقیقاً در شرایط مذکور ۷۲ درصد احتمال داشت که شخص به بیماری فلج عضلانی دچار نشود و اینک که دچار این بیماری شده است، تبیین این که چرا شخص به این بیماری دچار شده است و سالم نمانده است، ممکن نیست. به عبارت دیگر، امکان ارائه تبیین تقابلی برای چنین موقعیت‌های نامتعینی وجود ندارد، اما ادعای اوکانر این است که در چنین شرایطی برای این که در دام شانس و تصادف نیفتیم و بتوانیم تبیینی عقلانی ارائه دهیم - به رغم آن که تبیین تقابلی نداریم - امکان ارائه تبیین غیر تقابلی وجود دارد، «اما چرا ممکن نباشد که ما با کمک مکانیزم علی ایجادکننده آن ... تبیینی غیر تقابلی از آنچه رخ داد ارائه دهیم؟» (O'Connor, 2002, p. 92). او در تشریح این تبیین غیر تقابلی اشاره می‌کند که ما می‌توانیم تبیینی از این که چرا شخص به فلج عضلانی دچار شده ولی به ایدز مبتلا نشده است، ارائه دهیم. این تبیین از آنجاست که هیچ عامل منجر به بیماری ایدز، در این موقعیت وجود ندارد:

... شما از طریق اشاره به عوامل مؤثر در پدید آمدن فلج عضلانی و فقدان عوامل ایجادکننده ایدز، می‌توانید تبیین کنید که چرا شخص به فلج عضلانی دچار شده است، ولی به ایدز مبتلا نشده است» (O'Connor, 2002, p. 92).

در واقع، با وجود آن که برای این پرسش که چرا شخص به فلج عضلانی دچار شده، ولی سالم نمانده است، پاسخی وجود ندارد، اما برای این سؤال که چرا شخص به فلج عضلانی دچار شده، ولی به ایدز مبتلا نشده است، جوابی وجود دارد. به عبارت دیگر، اوکانر مدعی است که تبیین تقابلی وجود ندارد، اما تبیین غیر تقابلی قابل ارائه است. اما آیا ارائه چنین تبیین‌هایی که غیر تقابلی هستند برای یک انتخاب آزادانه و از سرِ اراده آزاد کافی است؟ به نظر می‌رسد چنین تبیین‌هایی از عهده انتخاب‌های نامتعین آزادانه برنیایند، یعنی اساساً به نحوی منحل کردن صورت مسئله‌اند. در حالی که سؤال اصلی این است که چگونه از نوعی انتخاب عقلانی و غیرشأنسی در انتخاب‌های نامتعین دفاع کنیم و این تبیین در شرایطی معنادار است که ناظر به گزینه‌های پیش روی گُنش‌گر باشد. تبیین غیر تقابلی از ارائه تبیین برای

گزینه‌های خارج از دید سخن می‌گوید و این غیر قابل قبول است. به عبارت دیگر، کاملاً مشخص است که این رویکرد با تغییر سؤال محل بحث، در صدد ارائه پاسخ است که غیر قابل پذیرش است.

تلاش برای یافتن تبیین تقابلی برای موقعیت‌های نامتعین

پاسخ سومی که در جواب به استدلال شانسانس مطرح شده این است که این گونه نیست که ما برای تمام موقعیت‌های نامتعین، تبیین تقابلی نداشته باشیم. ادعای این دسته از فیلسوفان این است که دست‌کم برای بعضی از انتخاب‌های نامتعین، تبیین تقابلی وجود دارد. در واقع، این گروه معتقدند که نتیجه حاصل از مقدمه اول و دوم استدلال شانسانس (CEF1 و CEF2) که مدعی است اگر انتخابی نامتعین باشد، تبیین تقابلی برای آن وجود ندارد، اشتباه است. طبیعتاً در این شرایط و با نقض مقدمات، استدلال شانسانس اعتبار خود را از دست خواهد داد. فیلسوفانی که این روش را برای پاسخ به استدلال شانسانس مطرح می‌کنند، رویکردهای مختلفی دارند. هر یک از این فیلسوفان تلاش می‌کنند با ارائه مثال‌ها و تبیین‌هایی نشان دهند که امکان ارائه تبیین تقابلی در بعضی از موقعیت‌های نامتعین وجود دارد. رندولف کلارک (Clarke, 1996) یکی از این دسته فیلسوفانی است که مدعی‌اند بر اساس دلایلی که شخص گزینه‌ای را انتخاب می‌کند، می‌توان حتی در شرایط نامتعین تبیین تقابلی ارائه داد.

در یک تقریر متفاوت، هیچکاک این ایده را مطرح می‌کند که چون به لحاظ عملی و پراگماتیکی ما همیشه با یک خلاء اطلاعاتی یا معرفتی نسبت به گذشته روبه‌رو هستیم، با استفاده از همین نقاط خلاء حتی برای انتخاب‌های نامتعین می‌توان تبیین تقابلی ارائه کرد (Hitchcock, 1999). در این دیدگاه همیشه دلیل یا عاملی در گذشته وجود دارد که خواهان تبیین تقابلی نسبت به آن جهل دارد و بر پایه همان عامل می‌توان چرایی انتخاب‌کنش‌گر را در یک شرایط نامتعین توضیح داد. در واقع، در حالی که شرایط نامتعین هستی‌شناسانه که با عبارت «گذشته یکسان، آینده متفاوت» توصیف می‌شود، با نگاه معرفت‌شناسانه تبدیل به «گذشته متفاوت، آینده متفاوت» می‌شود و بر اساس همین تفاوت‌های در گذشته، می‌توان تفاوت‌های در آینده را که ناشی از انتخاب‌کنش‌گر در شرایط نامتعین است، توضیح داد. یک راه خلاقانه دیگر در این رویکرد را فرانکلین مطرح کرده است. او در تشریح، میان دو گونه تبیین تقابلی نوع یک و دو تمایز قائل می‌شود. در تبیین تقابلی نوع یک، دلایل تضمین می‌کنند که فاعل یکی از گزینه‌ها و نه دیگری را انتخاب می‌کند، اما در تبیین تقابلی نوع دو، دلایل تنها به نحو علی برای انتخاب شخص و نه انتخاب بدیل، تأثیرگذارند، ولی این دلایل هیچ‌گاه ضمانت یا ضرورتی برای انتخاب آن گزینه نیستند. ادعای فرانکلین این است که برای اعمال آزادانه، تبیین تقابلی نوع دو لازم است و ارائه چنین تبیینی در شرایط نامتعین هم ممکن است (Franklin, 2018).

نگاه فیلسوفی مانند رابرت کین که به صورتی مشابه میان دو دسته تبیین تمایز قائل می‌شوند نیز در این دسته قرار می‌گیرد. او تبیین بر اساس دلایل کافی و قطعی را از غیر آن تفکیک می‌کند و معتقد است که تبیین از نوع اول برای انتخاب‌های نامتعیّن وجود ندارد.

البته، این نوع از تبیین برای اعمال «خودساز»^۱ نامتعیّنی که در آنها تعارض در اراده وجود دارد و کنش‌گر دلایل پیشین قابل توجه‌ای (نه قطعی و بی‌چون‌وچرا) برای انجام هر دو گزینه دارد، غیر ممکن است (کین، ۱۳۹۴، ص ۱۵۸).

اعمال خودساز – در تعریف کین – اعمالی هستند که شخصیت ما و اراده‌های ما محصول آن اعمال هستند (Kane, 2014, p. 40). این اعمال در اثر انتخاب‌های ما در شرایط نامتعیّن شکل می‌گیرند و تفاوت آن با دیگر اعمال همین عدم تعیّن است. در نگاه کین، اگر شرایط عدم تعیّن در جهان نباشد و همه اعمال ما – ولو آنها که احساس می‌کنیم آزادانه انتخاب می‌کنیم – تحت تأثیر عواملی خارج از اراده ما متعیّن شوند. نمی‌توان انسان را دارای اراده آزاد و در مقابل اعمالش مسئول دانست، اما وقتی او در بعضی لحظه‌های زندگی در یک شرایط نامتعیّن انتخاب می‌کند و دقیقاً همین انتخاب‌ها هستند که شخصیت او را می‌سازند، در بقیه لحظه‌هایی هم که انتخاب در شرایطی متعیّن است و گذشته آینده را شکل می‌دهد، چون شخصیت خود ساخته او در اثر اعمال خودساز هم جزء این گذشته هستند، پس او آزادانه انتخاب و عمل می‌کند و در قبال آن مسئول است؛ گرچه این انتخاب در یک شرایط متعیّن شکل گرفته باشد. افزون بر این، کین معتقد است که برای اعمال خودساز و انتخاب‌های نامتعیّن شکل دهنده آنها، تبیین تقابلی با دلایل پیشینی قطعی وجود ندارد. با این وجود، او معتقد است که برای چنین موقعیت‌هایی، نوع دیگری از تبیین تقابلی قابل ارائه است:

اما برای گفتن این‌که عمل کنش‌گر، محصول تلاش اوست و بر مبنای دلایلی انجام شده است که درست در لحظه N عمل مورد علاقه بیشتر او بودند، هیچ یک از این نوع تبیین‌ها ضروری نیستند. خلاصه، شما می‌توانید به طور مسئولانه و بنا بر دلایل پیشینی‌ای که پیش از انتخابتان قطعی و بی‌چون‌وچرا نیستند، انتخاب کنید (کین، ۱۳۹۴، ص ۱۵۸).

توجه به عبارت «بر مبنای دلایلی انجام شده است که درست در لحظه عمل مورد علاقه بیشتر او بودند» نشان می‌دهد که کین به دنبال نوع دیگری از تبیین تقابلی است. در این نوع تبیین تقابلی با وجود آن که تا لحظه انتخاب، گذشته یکسان در نظر گرفته می‌شود، در آن لحظه، کنش‌گر بعضی از دلایل را به بعضی دیگر ترجیح می‌دهد.

لازم به ذکر است، این که هم در دسته اول پاسخ‌های اختیارگرایان به اشکال شانس و هم در دسته اخیر، به رابرت کین ارجاع داده شد، نه یک تناقض، بلکه ناشی از خوانش‌هایی است که از دیدگاه این فیلسوف قابل ارائه است.

اشکال اصلی رویکرد کین این است که اگر شرایط نامتعیّن به این معنا در نظر گرفته شود که در لحظه انتخاب هم شخص با دو گزینه کاملاً یکسان روبه‌روست و هیچ دلیل و عقبه متفاوتی برای ترجیح یکی بر دیگری ندارد، امکان ارائه تبیین تقابلی وجود نخواهد داشت. در واقع، کین با نامتعیّن ندانستن لحظه انتخاب، در صدد ارائه راه حلی برای این مسئله است که با تعریف عدم تعیّن در استدلال شانس و مقدمه اول آن (CEFI) ناسازگار است.

در میان این راه‌های مختلف، تمرکز این بخش بر ارزیابی پاسخ کلارک است. علت این انتخاب از این است که به رغم این که تمایز میان دو دسته تبیین تقابلی، نوآوری فرانکلین است، می‌تواند به پاسخ کلارک تحویل رفته و فروکاسته شود. پاسخی هم که هیچکاک مطرح کرده است، متمرکز بر جنبه‌های پراگماتیکی تبیین است؛ در حالی که تمرکز ما بر جنبه‌های هستی‌شناسانه و غیرپراگماتیکی تبیین است. رویکرد رابرت کین هم در بالا به صورت خلاصه نقادی شد. بنابراین، از میان دیدگاه‌های مختلف در این بخش، به بررسی و ارزیابی بیشتر پاسخ کلارک می‌پردازیم.

کلارک و دلایل تبیین‌کننده

کلارک، ادعا می‌کند که بر مبنای دلایلی که شخص بر اساس آنها تصمیم گرفته است، می‌توان تبیین تقابلی را - حتی در شرایط نامتعیّن - ارائه داد:

رویکرد اختیارگرایانه به عدم تعیّن مانعی برای تبیین عقلانی تقابلی علی برای انتخاب آزاد نیست. حتی در چنین شرایط اختیارگرایانه‌ای، تبیین علی این که چرا یک شخص یک گزینه را به جای دیگری انتخاب کرده است، ممکن است. این تبیین بر اساس دلایلی است که بر پایه آنها شخص انتخاب کرده است (Clarke, 1996, p. 185).

کلارک برای شرح این رویکرد، سه سناریوی مختلف طرح می‌کند. در هر یک از این سناریوها، شخص قصد دارد از میان دو گزینه مختلف، یکی را انتخاب کند. در سناریوی اول، یکی از گزینه‌ها به لحاظ عقلانی^۱ یا انگیزشی^۲ قوی‌تر از دیگری است. در سناریوی دوم، یکی از گزینه‌ها به لحاظ عقلانی قوی‌تر

1. rationally
2. motivationally

است و دیگری به لحاظ انگیزشی. در سناریوی سوم، هیچ‌یک از گزینه‌ها به لحاظ عقلانی یا انگیزشی برتر از دیگری نیستند.

برای شرح سناریوی اول، کلارک مثال لیزا و تصمیم‌گیری او برای انتخاب شغل را مطرح می‌کند:

... به لیزا پیشنهاد شغل جدیدی داده شده است و او در حال بررسی ترک کردن شغلش و قبول پیشنهاد جدید یا ماندن در شغل فعلی است. او دلایلی له و علیه تغییر شغل دارد، اما وقتی آن دلایل مختلف را ارزیابی می‌کند به این نتیجه می‌رسد که بهتر است شغلش را تغییر دهد (Clarke, 2003, p. 42).

در این مثال، متعین نشده است که لیزا کدام گزینه را ترجیح خواهد داد، اما گزینه تغییر شغل برای او عقلانی‌تر از تغییر ندادن شغل است. کلارک بر اساس این واقعیت، نتیجه‌گیری می‌کند که ما تبیین تقابلی برای این حالت و حالت‌های مشابه داریم. از آنجا که لیزا دلایل بهتر و معقول‌تری برای تغییر شغل نسبت به گزینه بدیل دارد، امکان تبیین این که او چرا گزینه مرجح را انتخاب کرده است و بدیلش را انتخاب نکرده است، برای ما وجود دارد. در واقع، کلارک یک شرایط نامتعین را تصویر کرده است که در او تبیین تقابلی ممکن شده است.

اما به نظر می‌رسد که این یک استدلال یا تبیین قابل قبول برای نشان دادن این که ما برای انتخاب‌های نامتعین تبیین تقابلی داریم نیست؛ زیرا اگر ما دقیقاً به مقدمه اول استدلال شانس (CEF1) - که معنای عدم تعین در آن آمده است - توجه کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که این تبیین با آن تعریف سازگار نیست. در آنجا ما فرض کرده بودیم که عدم تعین در شرایطی است که گزینه‌های بدیل، گذشته دقیقاً یکسانی دارند، در حالی که آینده متفاوتی داشته باشند، اما در این حالت کلارک فرض کرده است که یکی از انتخاب‌ها گذشته متفاوتی دارد. اگر هر دو انتخاب‌ها به یک میزان عاقلانه بودند آیا لیزا می‌توانست یکی را بر دیگری ترجیح بدهد؟ قطعاً، خیر؛ چون ملاکی برای ترجیح یکی بر دیگری نداشت. بنابراین، این مثال برای نشان دادن این که ما در انتخاب‌های نامتعین، تبیین تقابلی داریم، قابل قبول نیست.

سناریوی دوم کلارک، قدری پیچیده‌تر است. در این سناریو او ما را ترغیب می‌کند که «فرض کنید لیزا تصمیم گرفته که شغلش را تغییر ندهد با این که قضاوت او این است که تغییر دادن شغل برای او بهتر است و همچنین فرض کنید که دلایل او برای تغییر ندادن شغلش به جهت انگیزشی از دلایل رقیب قوی‌تر باشند. پس، صحیح به نظر می‌رسد که بگوییم تصمیم لیزا برای تغییر ندادن شغلش به این سبب بوده است که دلایل او برای تغییر ندادن شغل به لحاظ انگیزشی از دلایلش برای تغییر دادن شغل، قوی‌تر بوده‌اند» (Clarke, 2003, p. 47).

در این حالت، هدف کلارک این است که بگوید با وجود این که گزینه تغییر دادن شغل - به لحاظ عقلانی - قوی تر است، می توان با کمک این واقعیت که گزینه دوم به لحاظ انگیزشی قوی تر است، علت تغییر ندادن شغل را تبیین کرد. بار دیگر و به روشنی، قابل ملاحظه است که کلارک مقدمه اول استدلال شانس (CEF1) را در نظر نگرفته است و شرط لازم عدم تعین، یعنی این واقعیت که گزینه‌ها باید گذشته کاملاً یکسانی داشته باشند، رعایت نشده است. این فرض که یکی از گزینه‌ها به لحاظ انگیزشی قوی تر از دیگری است، در واقع، در نظر نگرفتن تعریف عدم تعین در استدلال شانس است. بنابراین، این سناریو هم مشابه سناریوی اول، غیر قابل قبول است.

در واقع، نقد به سناریوی اول و دوم کلارک مشابه یک دیگر و در نظر نگرفتن مقدمه اول استدلال شانس (CEF1) است. در این مقدمه فرض شده است که شرایط عدم تعین، به گونه‌ای است که باید در عین وجود گذشته یکسان، آینده متفاوتی داشته باشیم، اما در این دو سناریو، گذشته قبل انتخاب، کاملاً یکسان نیست. در سناریوی اول، یکی از گزینه‌ها عقلانی تر و در سناریوی دوم یکی از گزینه‌ها به لحاظ انگیزشی قوی تر از دیگری است، پس شرط مقدمه اول استدلال در این دو سناریو رعایت نشده است.

در اینجا این پرسش قابل طرح است که آیا نمی توان تعریفی از عدم تعین ارائه کرد که متفاوت با مقدمه اول استدلال و سهل گیرانه تر از «گذشته یکسان، آینده متفاوت» باشد؟ آیا نمی توان موقعیتی نامتعین در نظر گرفت که در آن گذشته دو انتخاب بدیل متفاوت باشد؟ اگر این چنین باشد، می توان نظیر کلارک و مبتنی بر همین تفاوت، تبیین تقابلی ارائه داد و برای انتخاب‌های نامتعین، تبیین تقابلی داشت.

به نظر می رسد در نگاه اول، این فرض کاملاً معقول است که با وجود این که گذشته متفاوتی برای دو انتخاب A و B داشته باشیم، در یک شرایط نامتعین قرار گرفته باشیم. یعنی اگر چه بعد از وقوع انتخاب بر پایه همین تفاوت‌ها بتوان تبیین کرد که چرا شخص، A را به جای B برگزید، اما گذشته متفاوت نتواند به نحوی تعین گرایانه آینده را مشخص کند. به عبارت دیگر با وجود آن که گذشته‌ها متفاوت هستند، این تفاوت‌ها لزوماً معین نمی کنند که کدام گزینه انتخاب خواهد شد. در این صورت ممکن است در بعضی شرایط، شخص A را انتخاب کند و در بعضی از شرایط B را، اما اگر A را انتخاب کرد، دلیلی وجود دارد که می توان بر اساس آنها انتخاب A را به نحو تقابلی تبیین کرد، یعنی توضیح داد که چرا شخص A را انتخاب کرده است و B را انتخاب نکرده است. به همین ترتیب، اگر شخص B را انتخاب کرد، دلیلی وجود دارد که می توان بر اساس آنها انتخاب B را به نحو تقابلی تبیین کرد.

اما در یک نگاه دقیق تر، می توان این پرسش را طرح کرد که اگر ما بتوانیم موقعیت‌های نامتعینی با خصوصیت «گذشته متفاوت، آینده متفاوت» داشته باشیم، تفاوت این موقعیت‌های نامتعین با موقعیت‌های متعینی که حائز همین خصوصیت هستند چیست؟ اگر در موقعیت‌های نامتعین، واقعاً عوامل متفاوت در گذشته در بروز آینده متفاوت به صورت قطعی تأثیرگذار باشند، این در واقع، باز تولید

تعیین‌گرایی است و نمی‌توان چنین موقعیت‌هایی را نامتعیّن نامید، اما اگر این عوامل به نحو غیرقطعی و احتمالاتی تأثیرگذارند، باز هم این سؤال قابل طرح است که در شرایطی که گزینه کمتر محتمل توسط شخص انتخاب شود، آیا می‌توان برای چنین شرایطی تبیین تقابلی ارائه داد؟، یعنی حتی اگر تعریف عدم تعین را - که مقدمه اول استدلال (CEFI) است - نپذیریم و بخواهیم تعریف دیگری از عدم تعین ارائه دهیم، اشکال به نحو دیگری باز تولید می‌شود.

در ادامه طرح دو سناریوی قبلی، سناریوی سوم را کلارک به این صورت مطرح می‌کند:

لوکاس به دنبال یک عصرانه است و به سوی دستگاه خودکار فروش^۱ در سالن می‌رود. از میان اقلام مختلف دستگاه، تنها دو چیز توجه او را جلب می‌کنند: شکلات و چیپس. شکلات از نظر لوکاس، از جهت شیرین بودن، مطلوب است و چیپس از جهت نمکین بودن. هیچ‌کدام از این گزینه‌ها از دیگری بهتر نیستند. لوکاس تصمیم می‌گیرد شکلات را انتخاب کند و چنین می‌کند (Clarke, 2003, p. 45).

در این حالت، میل او به هر یک از دو گزینه یکسان است و با وجود آن که هر دو حالت به یک میزان نیروی انگیزشی و عقلانی برای لوکاس دارند، او گزینه با طعم شیرین را انتخاب می‌کند. آیا در این شرایط، امکان ارائه تبیین تقابلی وجود دارد؟

بر خلاف دو سناریوی اول، این سناریو مقدمه اول استدلال (CEFI) را می‌پذیرد، یعنی فرض می‌کند که هر دو انتخاب پیش روی لوکاس گذشته یکسانی دارند، یعنی هر دو آنها به یک میزان عقلانی یا برانگیزاننده هستند. اگر کلارک بتواند در این شرایط تبیین تقابلی ارائه کند، اثبات چنین تبیین‌هایی برای انتخاب‌های نامتعیّن انجام شده است، اما او در ارائه چنین تبیینی، به صراحت می‌گوید: «ما می‌توانیم یک تبیین عقلانی (غیر تقابلی) کافی برای چنین موقعیتی از طریق ارجاع به ذوق او برای شکلات ارائه دهیم» (Clarke, 2003, p. 45)، یعنی امکان ارائه تبیین تقابلی به این معنا که چرا لوکاس شکلات را انتخاب کرده و چیپس را انتخاب نکرده است، وجود ندارد. تنها می‌توان دلیلی را که مبین انتخاب شکلات است، بیان کرد. کلارک این جمع‌بندی را این‌گونه بیان می‌کند: «در چنین موقعیتی که تصویر شد، تمایز میان علت وقوع دو رخداد، حتی یک تبیین تقابلی ضعیف را هم نمی‌تواند در اختیار ما قرار بدهد» (Clarke, 2003, p. 46).

در این بخش، سناریوهای مختلفی که کلارک برای نشان دادن این که دست‌کم در بعضی از حالت‌ها برای انتخاب‌های نامتعیّن تبیین تقابلی وجود دارد، مطرح شد. از میان آنها تنها سناریوی سوم با

1 vending machine

تعریفی که استدلال شانس از عدم تعین داشت (CEFI)، سازگار بود. در باره این سناریو، کلارک نیز اذعان داشت که ما برای چنین موقعیت‌هایی تبیین تقابلی نداریم. در مورد سناریوهای اول و دوم، با این که تعریفی متفاوت از عدم تعین مبنای قرار گرفته بود و شاید در نگاه اول پاسخی به استدلال شانس به حساب می‌آمدند، تالی فاسد چنین پیش فرضی و ناسازگار بودن آن با انتخاب آزاد توضیح داده شد. در مجموع و با در نظر گرفتن تمامی این سناریوها به نظر می‌رسد تلاش کلارک برای نشان دادن تبیین تقابلی برای انتخاب‌های نامتعین، ناموفق بوده است.

جمع‌بندی

ارزیابی پاسخ‌های سه‌گانه‌ای که به صورت‌بندی تبیینی استدلال شانس ارائه شده است نشان می‌دهد که آنها از عهده این استدلال و اشکالی که به اراده آزاد در موقعیت‌های نامتعین وارد کرده است، برنیامده‌اند. پاسخ اول بر مصادره به مطلوب بودن این استدلال تأکید داشت و مدعی بود که تبیین تقابلی، تنها برای انتخاب‌های متعین ممکن است و طلب آن از موقعیت‌های نامتعین، غیر منطقی و مطالبه‌ای دوری است. در بخش سوم مقاله و در بررسی این پاسخ، مشخص شد که چنین پیش فرضی در استدلال شانس وجود ندارد و بنابراین، این استدلال دوری و مصادره به مطلوب نیست. دسته دوم پاسخ‌ها بر این باور بودند که با وجود این که برای انتخاب‌های نامتعین تبیین تقابلی نداریم، می‌توان آزادی‌کنش‌گر در انتخاب‌های نامتعین را با تبیین غیر تقابلی توضیح داد. در ارزیابی این رویکرد نیز مشخص شد که این پاسخ اساساً، با مسئله مواجه نشدن و منحل کردن صورت مسئله است. در تشریح دسته سوم پاسخ‌ها که مدعی ارائه تبیین تقابلی برای برخی از انتخاب‌های نامتعین هستند، مشخص شد که نظریه‌ها و سناریوهای ارائه شده یا اساساً برای موقعیت‌های نامتعین نبوده‌اند یا در غیر این صورت از عهده ارائه تبیین تقابلی برای موقعیت‌های نامتعین برنیامده‌اند.

رابرت کین، رویکرد اختیارگرایی در مسئله اراده آزاد را به کوهنوردی تشبیه کرده است. ناسازگار دانستن اراده آزاد و تعین‌گرایی به منزله بالا رفتن از کوه است (Kane, 2005, p. 34). در نگاه اول، این بالا رفتن افق دید ما و گستره پیش روی ما را توسعه می‌دهد؛ زیرا در یک جهان نامتعین امکان تبیین اراده آزاد سهل‌تر به نظر می‌رسد. بر خلاف این تصور اولیه، پایین آمدن از کوه و تبیین اراده آزاد در یک جهان نامتعین اصلاً کار ساده‌ای نیست. در این مقاله نشان داده شد که این چالش هنوز به صورت یک مسئله زنده و باز، پیش روی اختیارگرایان است و آیندگان را به تأمل بیشتر فرامی‌خواند.

فهرست منابع

کین، رابرت. (۱۳۹۴). مسئولیت پذیری، اقبال و شانس. (ترجمه: بهرام علیزاده و محمد کیوانفر). فصلنامه ارغنون (دوره جدید)، ۱ و ۲، ۱۳۵-۱۵۹.

References

- Buckareff, A. A. (2001). Timothy O'Connor, Persons amp; Causes: The Metaphysics of Free Will. Oxford amp; New York: Oxford University Press, 2000. Pp. Xv. *Auslegung: A Journal of Philosophy*. <https://doi.org/10.17161/AJP.1808.9487>
- Campbell, N. (2018). Self-forming actions, contrastive explanations, and the structure of the will. *Synthese*, 197(3), 1225–1240. <https://doi.org/10.1007/s11229-018-1749-0>
- Carroll, J. W., & Markosian, N. (2010). *An Introduction to Metaphysics* (1st ed.). Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/CBO9780511801143>
- Clarke, R. (1996). Contrastive Rational Explanation of Free Choice. *The Philosophical Quarterly*, 46(183), 185. <https://doi.org/10.2307/2956386>
- Clarke, R. (2003). *Libertarian Accounts of Free Will*. Oxford: Oxford University Press. <https://doi.org/10.1093/019515987X.001.0001>
- Franklin, C. E. (2018). *A Minimal Libertarianism: Free Will and the Promise of Reduction*. Oxford: Oxford University Press. <https://doi.org/10.1093/oso/9780190682781.001.0001>
- Hitchcock, C. (1999). Contrastive Explanation and the Demons of Determinism. *The British Journal for the Philosophy of Science*, 50(4), 585–612. <https://doi.org/10.1093/bjps/50.4.585>
- Inwagen, P. van. (1983). *An Essay on Free Will*. Oxford University Press.
- Kane, R. (1999). Responsibility, Luck, and Chance: Reflections on Free Will and Indeterminism. *The Journal of Philosophy*, 96(5), 217. <https://doi.org/10.2307/2564666>
- Kane, R. (2005). *A Contemporary Introduction to Free Will* (1st edition). Oxford: Oxford University Press.
- Kane, R. (2014, April). II-Acting 'of One's Own Free Will': Modern Reflections on an Ancient Philosophical Problem. *Proceedings of the Aristotelian Society (Hardback)*, 114(1pt1), 35–55. <https://doi.org/10.1111/j.1467-9264.2014.00363.x>
- O'Connor, T. (2002). *Persons and Causes: The Metaphysics of Free Will* (1st edition). Oxford University Press.
- Van Inwagen, P. (2000). Free Will Remains a Mystery: The Eighth Philosophical Perspectives Lecture. *Philosophical Perspectives*, 14, 1–19. <https://doi.org/10.1111/0029-4624.34.s14.1>